

# آخرین سلام در مصلاهی بیدار

روایت مسافر جاده اندوه از دومین روز وداع و اقامه نماز بر پیکر رهبر شهید



گزارش

یکشنبه ۱۴ فروردین ۱۴۰۵، پایتخت دیگر با معیارهای خط کشی شده روزهای معمولی سنجیده نشد. اگر روز نخست وداع، روز شوک، آوار خبر و هجرت سراسیمه مسافران به سمت مرکز بود، روز دوم مصلاهی امام خمینی، تجسم عینی یک «ایران مینیاتوری» شد که زیر آفتاب سوزان تیرماه خط بست. منزل دوم این سفرنامه، پنجاهی است به چند ساعت بیداری مطلق؛ از تلاقی زمزمه‌های بامدادی هیأت‌های عزاداری در حاشیه شبستان تا تائید شماری نفسگیر برای تکبیر ساعت هشت صبح. این بار خبری از توصیف ترمینال‌ها و گردهای ترافیکی جاده نیست؛ این بار خود شهر، آدم‌ها و نشانه‌های بومی شان روی کاغذ آمده است. بامدادی که به اقامه نماز صبح متصل شد، شروع بازخوانی یک پرورده عاطفی و حماسی میان مردم و رهبر شهید ایران بود. آنچه روز دوم وداع را از روز نخست متمایز می‌کند، بومی شدن چهره پایتخت در هجوم لهجه‌ها و اصالت‌هاست. خیابان‌های میرعماد، مفتاح، علی‌اکبری، صابونچی و خرمشهر، دیگر معابر اداری و تجاری همیشگی نبودند؛ پیاده‌روها به سفره‌های اشتراکی صبحانه‌ای تبدیل شدند که در آن نان محلی قزوین یا چای داغ پیرمرد تبریزی و صلوات زائران غریب تعارف می‌شد. لبه چادرهای گل آلود زبانی که از روستاهای دوردست لرستان و خطوط پایین دست جغرافیا خود را رسانده بودند، در کنار لباس‌های سوزن‌دوزی شده بلوچ و روسری‌های بلند ترکمن، یک آرایش بی نظیر ملی ساخته بود.

ساعت صف‌های روایت اما، رأس ۸ صبح کویک و طنین «الله‌اکبر» به تمام معابر اطراف ستیجاق شد. جاده‌ها هنوز مسافر سرریزی می‌کردند؛ کویک پایتخت یکپارچه سجاده شده بود. مرد و زن، از هویزه تا بزرگراه سلیمانی صف کشیدند تا زیر آفتاب داغ تیرماه، شاهد سه نوبت اقامه نماز بر پیکر رهبر شهید انقلاب و خانواده‌اش باشند. از همین رو، روایت امروز، گزارش فرسنگ‌های بی قراری است؛ جایی که آیه «لا تعلم منه إلا خیر» طنین انداز شد و تهران برای آخرین بار با آستان و سایه‌بانش، رهبر شهید را در آغوش کشید.



**سفره‌های اشتراکی صبح**  
ساعت ۰۴:۴۵ است و نماز صبح تازه تمام شده. هوای خنک توی دست‌وپا می‌پلکد. حالا وقت باز شدن سفره‌های کوچک مسافری است. اینجا هیچ‌کس تنهایی غذا نمی‌خورد. یک خانواده قزوینی نان محلی شان را تعارف می‌کنند به دو جوان دانشجو که شب را روی کارتن خوابیده اند. کمی آن طرف‌تر، پیرمردی تبریزی فلاسک چای کوچک دست‌سازش را دور می‌گرداند و می‌گوید: «حاجی چای ما قند نداره، صلوات بفرست شیرین بشه. صلوات اول برای آقای شهید، صلوات دوم برای دل خودمون.»

**سفره‌های اشتراکی صبح**  
ساعت ۰۷:۰۰ صبح قفل گیت‌های قنبرزاده باز می‌شود. خادمان راهنما با کاورهای شبرنگ و پرچم‌های کوچک سبز، سیل جمعیت را کاتال کشی می‌کنند. بلندگوهای بیرونی مدام مسیر زنان و مردان را تکرار می‌کنند، اما جمعیت آن قدر متراکم است که صف‌ها خودجوش شکل می‌گیرند. زیراندازها، حصیرها و حتی روزنامه‌های صبح تهران روی آسفالت پهن می‌شوند. با فاصله‌های کم، گلبنیک‌های سیار هلال احمر هم مستقر شده‌اند؛ پزشکان داوطلب با سرم و فیکساتور در دست، میان صفوف چرخ می‌زنند تا آفتاب زودرس تیرماه کسی را زمین نزنند. ویلچرها نیز در لاین‌های اضطراری پشت سر هم قطار شده‌اند.

**اینجا جایخانه‌ها هم روضه خوانند**  
ساعت ۰۲:۳۰ بامداد موبک‌های ابتدای خیابان خرمشهر به چراغ‌های روشن یک بندرگاه بحران‌زده می‌مانند. خادمان جایخانه حرم رضوی با لباس‌های معروفشان، کتری‌های سیاه و بزرگ را روی میز جابه‌جا می‌کنند. بیوی هل و کلاب داغ در هوا پیچیده. زائران خسته که پای پیاده از ترمینال شرق یا زائرشهرها رسیده‌اند، لیوان‌های کاغذی را بین دو دست گرفته‌اند تا لرزش انگشتانشان از خستگی راه پنهان بماند. هیچ‌کس بلند حرف نمی‌زند. خادم، بی‌آنکه حرفی بزند، قند تعارف می‌کند. چشم‌ها قرمز است؛ تلخی چای یا شوری اشک درآمیخته و طعم گس چای بامدادی را ماندگار کرده است.

**شبستان حزن و گریه**  
ساعت ۲۳:۰۰ شنبه شب و آخرین ساعات اولین روز وداع است، اما جمعیت نرفت. مصلاهی بیدار است. هیأت‌های عزاداری پایتخت خط بسته‌اند. اتمسفر، مالا مال از حزن و گریه. مرثیه‌سرایی مباحان در رثای آقای شهید ایران. طنین سه شعار تک‌ضربه‌ای زیر طاق‌ها: «حیدر حیدر»، «لیلیک یا خامنه‌ای» و «بیعت با حسین است».

**پایه‌روهای تقاطع خرمشهر**  
ساعت ۰۷:۳۰ یکشنبه، خیابان قنبرزاده قفل است  
**تصویر ملموس:** پیرمردی تسبیح به دست آسفالت را پاک می‌کند تا سجاده پهن کند  
**دریچه:** زنی جفیه خیس از اشک را روی صورت نوزادش کشیده تا آفتاب تیر آزارش ندهد

**خط زمان شب**  
ساعت ۲۴:۰۰ شنبه - هیات‌های عزاداری زیر نور زرد مصلاهی **نشانه:** بیریق‌های سیاه هجرت. **واکنش جوانی با پیراهن منگی خاکی:** فردا دستم به تابوت نمی‌رسد، امشب باید حق فرزندی را دادا کنم

**سپیده‌دم سرخ**  
ساعت ۰۴:۱۵ وهمزمان با اذان صبح طوفان جمعیت آرام نگرفته است. وداع به بامداد دومین روز رسیده و مراسم به لحظه اذان و نماز جماعت مشتاقان قفل شده است. نماز صبح اقامه می‌شود. نه یک نماز معمولی. چهارگوشه مسیرهای منتهی به مصلاهی سجاده به سجاده متصل است.

**وقتی پایتخت بومی می‌شود**  
پایتخت امروز لهجه تهران ندارد. تنوع پوشش‌ها، یک جغرافیای زنده از گل ایران ساخته است. زبانی با چادرهای سنتی قشقایی، دخترانی با روسری‌های بلند ترکمنی و پیرمردانی با جلیقه‌های سوزن‌دوزی شده بلوچی. در لاین زنان، لبه چادر زبانی که از روستاهای دورافتاده لرستان آمده‌اند، هنوز کله‌های

کله خشک شده ولایتشان را دارد. آن‌ها راه طولانی را پیاده یا با مینی‌بوس آمده‌اند؛ بدون تجمعات، بدون پزه‌های شهری. با همان اصالت عریبان خاک و رنج. این چادرهای گل‌آلود، شناسنامه وفاداری خطوط پایین دست این جغرافیاست.

**مهمانان غریب جاده**  
در ورودی‌های خیابان مفتاح لهجه‌ها در هم گره خورده‌اند. ترکیب صدای گیلکی، کردی، عربی خوزستان و بلوچی. این‌ها مسافراتی هستند که کل شب را در اتوبوس یا با ماشین شخصی در جاده بوده‌اند. بوتین‌ها و کفش‌های خاک‌گرفته، ساک‌های مسافرتی کوچک روی دوش و پنهان‌های مسافرتی تا شده زیر بغل. خستگی ۳۰۰ یا ۴۰۰ کیلومتر رانندگی و بی‌خوابی در چهره‌ها دود می‌زند، اما چشم‌ها بیدارند. زائران غریب، آدرس مصلی را نمی‌پرسند؛ کافی است سیل پیراهن مشکی‌ها را تعقیب کنند. تهران امروز خانه‌شان شده است.

**حاشیه پیاده‌رو؛ نسل تازه و آخرین سلام**  
دهه هشتادی‌ها و نودی‌ها با چفیه و سربنده آمده‌اند. حضورشان خیره‌کننده است و خیلی به چشم می‌آید. تاریخ دارد جلوی چشم این بچه‌ها ورق می‌خورد.

**لحظه آیه خیر**  
**صدای:** «اللهم إنا لا نعلم منه إلا خیر...»  
**دریچه:** سکوت ناگهانی بلندگوها و سپس انفجار گریه دست‌جمعی **نشانه:** رادیوی جیبی یک پاکبان صدای را با خش خش بخش می‌کند جارو را رها کرده و دست روی پیشانی می‌گذارد

**هواشناسی سوگ**  
ساعت ۰۹:۱۵ صبح آفتاب تیرماه بی‌رحمانه روی سر شهر می‌تابد. آسفالت داغ شده است. اما در کف خیابان، یک سیستم مواسات خودجوش جریان دارد. جوان‌هایی کپسول‌های آب‌پاش گلاب را روی دوش بسته‌اند و بدون وقفه روی سر و صورت جمعیت مه‌پاش می‌کنند. بطری‌های آب معدنی یخ‌زده دست‌به‌دست از انتهای خیابان به صف‌های جلو می‌رسد. هر کسی سایه‌ای دارد، آن را شریک می‌شود؛ چادرها چتر می‌شوند برای غریبه‌ها. عطش هست، اما کسی گله نمی‌کند. تشنه بودن اینجا خودش یک گد برای روضه‌خوانی است. ساعت که به ۱۰:۰۰ صبح می‌رسد، موج پس از نماز هم از راه می‌رسد. پیکرها برای ادامه مراسم وداع روی جایگاه مخصوص قرار می‌گیرند. بخش بزرگی از جمعیت که در خیابان‌های اطراف به علت ازدحام متوقف شده بودند، حالا پیاده‌روها را می‌شکافند و به حاضران در مصلاهی می‌پیوندند. برای آخرین ساعات وداع و برای آخرین سلام.

**طوفان هشت صبح؛ نمازی به شکوه ایران**  
با روشن شدن هوا موج خروشان در حرکت است. نه از سر تکلیف، از عمق جان. ظرفیت مجموعه‌های فرهنگی، ورزشی و بوستان‌ها تحت عنوان «زائرشهر» برای مسافران شهرهای دیگر است. پایتخت جفا باز کرده است. انگار جغرافیای سوگ تقسیم‌بندی شده است. خیابان‌ها مهندسی شده‌اند. قنبرزاده تا تقاطع خرمشهر و خود خرمشهر تا هویزه؛ محل حضور مردان و بخش شمالی خیابان قنبرزاده تا بزرگراه شهید سلیمانی به محل حضور زنان اختصاص داده شده است.

**بهدت روابان خارجی در قلب پایتخت**  
پرچم‌ها آرام فرود می‌آیند. نماز اقامه شده، اما موج جمعیت در حال تخلیه نیست. خبرنگاران رسانه‌های خارجی، مستقر در حاشیه مصلی، با بهت به این اقیانوس نگاه می‌کنند. خبرنگار یک شبکه غربی، میکروفون را پایین آورده و خط افق جمعیت را تماشا می‌کند. دوربین‌ها تریج می‌دهند به جای لانگ‌شات، روی صورت‌ها زوم می‌کنند؛ روی چشم‌های سرخ جوانی که تمثال رهبر شهید را به سینه چسبانده، روی دست‌های لرزان پیرزنی که تسبیح می‌گرداند. روابان خارجی امروز فهمیده‌اند که این فرمول حضور، در هیچ معادله سیاسی معمول و خسته‌کننده‌ای جا نمی‌شود.

**کفش‌هایی که جا ماندند**  
ساعت ۱۱:۳۰ قبل از ظهر، خروجی درب‌های شماره ۸ و ۷ از موج سنگین جمعیتی رو به روست که آرام‌آرام به سمت ایستگاه‌های مترو هدایت می‌شود. پیاده‌روها کم‌کم خالی می‌شوند، اما نشانه‌های هجوم خروشان بر روی زمین جا مانده است. یک لنگه کفش پاره شده زیر چرخ مسافرسرید، نگاه‌ها به سمت تابوت کوچک می‌چرخد. حجم غریب این قاب، سینه‌ها سنگین می‌کند. تابوت کوچکی در کنار پیکرهای بزرگ روی جایگاه قرار می‌گیرد؛ زهرای خردسال، نواده رهبر شهید.

**آمار و اسکان زائرشهرها**  
**کند:** اسکان هزاران مسافر غریب در مجموعه‌های ورزشی و بوستان‌های تهران  
**پلاکاره برتر:** فرزندان جاده‌ها رسیدند

**در بخش زنان، زنگ گریه‌ها**  
تغییر می‌کند؛ مادرانی که فرزندان همسن او را در آغوش دارند، را روی صورت می‌کشند. پچ‌پچ روضه حضرت علی‌اصغر (ع) خودجوش در لاین بزرگراه سلیمانی می‌پیچد. خبرنگاران خارجی دوربین‌ها را به سمت زمین می‌گیرند؛ گویی تحمل این شات سرخ برای لزنه‌ها هم سخت است. «ایات الله جعفر سبحانی» به عبارت «اللهم إنا لا نعلم منه إلا خیر» می‌رسد؛ جمله‌ای

مصلی دیشب نخوابید؛ از مرثیه‌خوانی بامدادی هیأت‌ها تا طنین «ای ایران» در تقاطع خرمشهر. روایت پیش‌رو مرور همین ساعاتی است که خیابان‌های پایتخت به هم گره خوردند تا نمازی به شکوه یک ملت برپا شود...

اول بر پیکر رهبر شهید، نوبت دوم بر پیکر شهید سیدیه بشری حسینی خامنه‌ای، شهید مصباح‌الهدی باقری و شهید زهرا حداد عادل و نوبت سوم بر پیکر زهرا محمدی گلپایگانی، نوه خردسال رهبر شهید.

ساعت ۰۷:۴۵ صبح می‌رسد در صحن مصلی، سرود «ای ایران ایران» طنین انداز می‌شود. فضا مملو از حس وطن پرستی است و هر لحظه تراکم جمعیت بیشتر می‌شود. شبستان و صحن پر است. جمعیت سرریز شده به خیابان‌های اطراف؛ مفتاح، قنبرزاده، صابونچی و میرعماد مهمان آنهاست. ساعت ۰۸:۰۰ صبح صدای تکبیر جمعیت به آسمان می‌رسد. طنین «الله‌اکبر» در همه این خیابان‌ها می‌پیچد. آیین نماز آغاز می‌شود. سه نوبت اقامه سرخ؛ نوبت

ساعت ۰۷:۴۵ صبح می‌رسد در صحن مصلی، سرود «ای ایران ایران» طنین انداز می‌شود. فضا مملو از حس وطن پرستی است و هر لحظه تراکم جمعیت بیشتر می‌شود. شبستان و صحن پر است. جمعیت سرریز شده به خیابان‌های اطراف؛ مفتاح، قنبرزاده، صابونچی و میرعماد مهمان آنهاست. ساعت ۰۸:۰۰ صبح صدای تکبیر جمعیت به آسمان می‌رسد. طنین «الله‌اکبر» در همه این خیابان‌ها می‌پیچد. آیین نماز آغاز می‌شود. سه نوبت اقامه سرخ؛ نوبت



وداع

سفرنامه

وداع

گزارش



دوشنبه

۱۵ تیر ۱۴۰۵

شماره ۲۱

مهر ۱۴۴۸

سال

سی و دوم

شماره ۹۰۶۵

Monday

6 July 2026

Vol 9065